



ما از نبود متفکرانی رنج می‌بریم که به طور بنیادین گذشته ایران را تفسیر کرده باشند. حرف من این است که فهم قالبی از ایران نداریم. برای همین باید از امروز به دیروز برویم. ایران امروز را مورد فهم قرار دهیم، یک تصویر ایده‌آل از ایران بسازیم تا بتوانیم فردای مان را صورت‌بندی کنیم

را دچار فروپاشی می‌کند. پاسخ آنان به مسأله ایران این بود که دنبال یک دولت مقتدرند.

آنان استبداد را مسأله نمی‌دانند، با اینکه در برابر ایران مدنظر آنان، ایده‌آلی به نام غرب هم وجود دارد. آن اندیشمندان می‌گویند با باید غربی شد یا راه دیگری برای رفع استبداد وجود ندارد. بنابراین چون پاسخ غلط به مسأله می‌دهند صورت مسأله‌شان هم از بین می‌رود. متفکران بعدی هم که می‌آیند تصورشان این است که پاسخ مسأله ایران، همین خواهد بود و به همین دلیل در دوره‌های بعد به ایدئولوژی‌ها پناه می‌برند.

وقتی در ۱۳۲۳ حزب توده به وجود می‌آید و بعد از آن در جریان شکل‌گیری جبهه ملی و جریان اسلام‌گرای آن دوره و سوسیالیست‌های مسلمان، همه بر اساس ایدئولوژی صحبت می‌کنند و از منظر ایدئولوژی به مسائل ایران نگاه می‌کنند، به این معنی که تهی از پرداختن به فرهنگ و تاریخ هستند.

زیرا آرمان‌ها را به آینده دوردست ارجاع می‌دهند که گذشته نمی‌تواند در آن صورت‌بندی شود. دیدگاه آنان نه تاریخ دارد نه تمدن و نه فرهنگ، نه در آن جامعه وجود دارد و نه فرد. نزاع بین روشنفکران و متفکران از دهه ۲۰ به بعد نزاع ایدئولوژی‌هاست، نه نزاع بر سر ایران. بنابراین، ایران به غفلت گرفته می‌شود.

«تا کجا به غفلت گرفته می‌شود؟»

تا آنجا که جنگ تحمیلی عراق علیه ایران آغاز می‌شود، زیرا در این جنگ ممکن بود سرزمین مان را از دست بدهیم. وقتی هم که سرزمین از دست برود بخشی از مردم

یونان شروع می‌کند. اروپا با این انتخاب خودش را درباره چپستی مبدأ زمانی‌اش راحت می‌کند و خیلی در زمان به عقب‌تر نمی‌رود. به عقیده آنان در یونان یک شبه‌دموکراسی و دموکراسی محدودی وجود داشت که بعداً در طول تاریخ دچار اعوجاج شد، اما ایده‌آل دموکراسی را بنا نهاده است که جامعه معاصر اروپا باید آن را محقق کند.

بنابراین در اروپا درباره چپستی‌اش یک اتفاق نظر نسبی وجود دارد. آنچه مونتسکیو درباره «غرب گذشته» می‌گوید تقریباً در نظرات همه اندیشمندان غربی امتداد دارد؛ حتی در نظرات کارل مارکس. اما درباره ایران ما چنین خط فکری نداریم. ما یک تئوری پرداز مسلط همه‌جانبه‌نگر نداریم که صورت‌بندی اساسی کرده باشد و صورت ایده‌آلی از ایران ارائه کند، یعنی صورت‌بندی که بتواند ایرانی و اسلامی شود و قس علی هذا. به عبارت دیگر در اصل تقی‌زاده یا ملک‌خان تئورسین‌های مسلط به تاریخ ایران نبودند، هر چند می‌توانیم بگوییم کنشگرانی فعال بودند.

فروغی هم در قامت یک روشنفکر بوروکراتیک عمل کرد که بازی‌اش در ساخت نظام پهلوی صورت‌بندی می‌شود. بنابراین ما از نبود متفکرانی رنج می‌بریم که به طور بنیادین گذشته ایران را تفسیر کرده باشند. البته این میان اندیشمندان مانند سید جواد طباطبایی پیدا شدند که البته آنان هم اغلب رویکرد سوگیرانه‌ای داشتند.

اگر آن سوگیری‌ها را از تفکر سید جواد طباطبایی جدا کنیم، شاید او یکی از متفکرانی است که توانسته از ایران گذشته به ما تفسیری بدهد. حرف من این است که فهم قالبی از ایران نداریم. برای همین باید از امروز به دیروز برویم. ایران امروز را مورد فهم قرار دهیم، یک تصویر ایده‌آل از ایران بسازیم تا بتوانیم فردای مان را صورت‌بندی کنیم.

«درست است که ملک‌خان یا تقی‌زاده ادیب بودند و نگرش‌شان باستان‌گرایانه بود، اما بالاخره ما را در برابر این پرسش قرار دادند که ایران چیست. یعنی این سؤال را درباره ایران مطرح کردند، فارغ از اینکه جوابشان چه بود. اما با وجود این، به‌رغم گذشت همه این سال‌ها، هر چه از آن سال‌ها جلو می‌آیم گویی ایران و مسأله ایران از اهمیت خارج می‌شود تا می‌رسیم به امروز.

درست می‌گویید. ایران در این مدت زمانی موضوع است، اما پاسخی که تقی‌زاده و ملک‌خان و فروغی به مسأله ایران می‌دهند اتفاقاً صورت‌بندی‌ها درباره ایران

و فرهنگ از دست می‌رود. در مرحله بعد این اندیشه رسیده است به امروز که ما به خاطر ضعف حکمرانی، می‌بینیم که دوباره نگرانی درباره ایران به‌وجود آمده و ایران مجدداً موضوع گفت‌وگو شده است. امروز گفت‌وگوی من و شما متأثر از این فضا است. اگر چند سال پیش بود احتمالاً من و شما درباره چیز دیگری بحث می‌کردیم.

«امروز در حوزه اندیشه، به گفته شما اندیشه و نظریه‌های درباره ایران نداریم. از حوزه روشنفکری چند لایه پایین‌تر بیاییم، در طبقات و گروه‌های اجتماعی چه خبر است و آنان درباره ایران چگونه می‌اندیشند؟»

مسائل و موضوعات دیگری وجود دارد. برخی از طبقات و گروه‌ها به دولت مقتدر فکر می‌کنند، در موضعی ایدئولوژی را می‌بینیم، بخش‌هایی هم به مسأله حقوق بشر و جامعه مدنی و مانند این‌ها می‌اندیشند. در عین حال یک فضای پنهان نشأت گرفته در جامعه ایرانی هم وجود دارد که دست مایه‌های آن در موسیقی، ادبیات، رمان، شعر و قصه و سینما دیده می‌شود و در مرحله بعد در علوم اجتماعی و علوم انسانی دیده می‌شود. درون مایه‌های این بخش‌ها هم موضوع علوم انسانی است و هم در کنار آن مسأله ایران و زندگی ایرانی. به عبارت دیگر رمان نویسان ایرانی به طور ضمنی دارند دغدغه ایران، جامعه و اقتصاد را در یک ایران مطرح می‌کنند. البته این مسأله از نظر آنان و در آثاری که منتشر می‌کنند، پر مشغله است.

به عنوان مثال ببینید مسأله زنان چطور صورت‌بندی می‌شود. از همان ابتدای ورود ایران به عصر مدرن مسأله زنان و جایگاه زنان هم مطرح می‌شود تا همین الان. کجا باید این دغدغه به زنان را پیدا کرد؟ این جا دیگر می‌بینیم که این امرچندان به صورت مسأله اساسی روشنفکری و دولت‌ها نیست، بلکه در رمان، سریال، شعر و ادبیات ایرانی مطرح می‌شود، بعد در گروه‌های اجتماعی متعدد و زندگی مردم دیده می‌شود. به نظر من خیلی اتفاق عجیبی است که هیچ کس هم به طور جدی به آن توجه نکرده است.

آن اتفاق این است که رمان‌هایی که از زنان و مردان می‌نویسند، دیده نمی‌شود. رمان‌هایی که درباره شهر، درباره زن و به مسأله هویت می‌پردازند، دیده نمی‌شود. در حالی که این جاها یعنی رمان و موسیقی و فیلم جاهایی است که مفهوم ایران به طور پنهانی در آنها شکل می‌گیرد، صورت‌بندی و نظریه‌پردازی می‌شود. این مسأله در سطح روشنفکران سیاسی دیده نمی‌شود.